



طنزی که زندگی است ...

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

موقعیت و زبان، یکی از ویژگیهای مهم طنز گلی ترقی است که به صورت یکی از عناصر داستان درآمده، بدون اینکه خواننده حس کند عنصری به نام «طنز» بر متن تحمیل شده است یا نویسنده جدیت اثر را تحت الشعاع قرار دهد و به لودگی بیفتد. داستانهای ترقی، در عین جدی بودن، طنزآمیزند. در این میان، به نظر می‌رسد طنز ترقی، بیشتر از نوع طنز کلامی یا طنز گفتاری باشد. یعنی نویسنده، در قالب به کارگیری تعبیر طنزآمیز تلاش می‌کند تا خواننده را به فضا و زبان اثر نزدیک سازد. این امر ریشه در شیوه نگارشی گلی ترقی دارد. شخصیت پردازی او، بیشتر بر پایه توصیف استوار است تا کنش داستانی، و از این رو بیشتر طنزی توصیفی است که در عبارات طنزآمیز می‌آید و در زبان اثر جاری می‌شود. در آمیختگی این توصیفات و عبارات (چه بسا عامیانه) با نثری شیوا، خوش آهنگ و سلیس، به طنز او ارزش ادبی می‌دهد و نشانگر تسلط او به زبان است:

- پسرم لباس‌های کثیف می‌پوشد و به کفش‌های خاک گرفته‌اش می‌بالد. پسرم عاشق فقر است و عقده‌ی گدایی دارد. [خاطره‌های پراکنده، بزرگ بانوی روح من]

گلی ترقی، در آثار داستانی‌اش، آگاهانه طنز را به کار می‌گیرد. این به کارگیری، پیامد اجتناب‌ناپذیر سبک، شیوه نگارشی، و نیز تلقی او از «زبان» به عنوان یکی از عناصر اصلی و مهم در داستان است. ترقی، به گفته خود از «خود شیفتگی بیانی» (یعنی مغلق و پیچیده‌نویسی) می‌پرهیزد. ^۱ ساده، روان و راحت می‌نویسد و برای انتقال حس و مفهوم و عمق بخشی به صمیمیت زبان، و نیز برای کاستن از بار تراژیک اثر، آن را با طنزی هوشمندانه درهم می‌آمیزد. در نوشته‌های گلی ترقی، طنز، جزو لاینفک زندگی است و در آن جاری است. اگر در سایه آشنایی زدایی، زنگار روزمرگی را از زندگی برداریم، سرشار از طنز است؛ طنزی گاه به شدت تلخ، بدون اینکه نویسنده بخواهد در نمایاندن آن بزرگ‌نمایی کند؛ یعنی در ایجاد موقعیت طنز، عنصری را از جایی بردارد و در جای دیگر بگذارد، متوسل به غلو شود یا کلمات طنزآمیز را بر متن «تحمیل» کند.

از خاطره‌های پراکنده به بعد، زبان و فضای داستانهای ترقی، به شدت واقعی است و با جهان ذهنی خواننده هماهنگ، در این میان طنز او پذیرفتنی و طبیعی است. طبیعی بودن، در



می چسبانم. آنهایی را که پشت سر من بدگویی کرده اند کتک می زنم و شاخه هایشان را با طناب به هم می بندم.

[خاطره های پراکنده، اتوبوس شمیران]

- مادر بزرگ پاهای باریکش در اثر نشستن روی الاغ خشک شده و از هم باز مانده است. گشاد گشاد راه می رود... خوابیده روی تشک هم قادر به بستن پاهایش نیست و لنگ های لاغرش، مثل دو شاخه خشکیده، در هوا مانده است... [دو دنیا، آن سوی دیوار]

گلی ترقی، زیاده گو نیست. موجز می نویسد. کلمات را با دقت و وسواس انتخاب می کند و به کار می برد. طنز او نیز موجز است و گاه با اشاره ای خلق می شود و شکل می گیرد. اشارات طنزآمیز داخل پرانتز یا به صورت جمله معترضه، در آثار او زیاد به چشم می خورد، اشاراتی که در کوتاه ترین شکل ممکن بیان می شوند، بر ذهن خواننده تلنگر می زنند و دایره نفوذ و تأثیر آنها، بی شک نتیجه همین ایجاز است:

- این کلاس - کلاس بدبختی - در انتهای کوچه ای بن بست است [دو دنیا، آن سوی دیوار]
- خواب بعد از ناهار برای همه اجباری است (بدبختی

- درخت های تبریزی همبازی های من هستند. هر کدام اسم دارند و درازترها پسرند. از مدرسه که می رسم کیفم را می اندازم و دوان دوان به سراغشان می روم. تمام کارهایی را که کرده ام برایشان تعریف می کنم. نقاشی هایم را نشان شان می دهم و از روی کتاب فارسی بلند بلند برایشان می خوانم. بعضی ها خرنند و خمیازه می کشند. بعضی ها حسودند و بدجنس اند و گوش نمی دهند. آنهایی را که با من رفیقند می بوسم و آدامس های جویده ام را روی برگ هایشان

بزرگ برای ما بچه‌ها) [دو دنیا، پدر]

- اجازه داریم بعد از خواندن درس انگلیسی (کدام درس؟) در استخر شنا کنیم. [دو دنیا، پدر]

آدمهای داستانهای گلی ترقی، نوعاً میان حال، گذشته و آینده، میان بودن و نبودن، میان ماندن و رفتن، و میان سنت و مدرنیته سرگردان‌اند. این سرگردانی، گاه در قالب تعبیر و توصیفات طنزآمیز شکل می‌گیرد و بیان می‌شود، گاه به آفرینش موقعیت طنز نیز می‌انجامد (داستان خدمتکار از مجموعه خاطره‌های پراکنده از آن جمله است)، ولی بیشتر در حد طنز گفتاری می‌ماند.

در دو مجموعه من هم چه گوارا هستم و خواب زمستانی احساس سرخوردگی، گم‌گشتگی و انزوای آدمهای حساس و منزوی داستانهای ترقی، با طنزی تلخ، سیاه و کافکایی در تعبیر راوی (دانای کل) یا در جریان گفت‌وگوها نمود می‌یابد و منعکس می‌شود:

- مرد گفت: من هیچی نمی‌دونم. به من چه، من فقط می‌دونم که قطار واسه. شاید راه بیافته. شاید هیچ وقت راه نیافته و دوباره واسه. شاید مجبور بشیم همین جا بمونیم.

آقای انوری گفت: بله، متشکرم. فهمیدم. [خواب زمستانی، بخش ۵، ص ۶۷]

مجموعه داستان خواب زمستانی، در فضای سرد، ساکن و سرشار از هراس و شبح مرگ، با این عبارت کلیشه‌ای: «هر دردی چاره داره صبر می‌خواد و استقامت، بالاخره فتح با ماست.» پایان می‌پذیرد. تضاد تراژیک این عبارت که از زبان قهرمان (= ضدقهرمان؟) داستان جاری می‌شود با واقعیت زندگی او، طنزی تلخ و سیاه می‌آفریند.

طنز در آثار داستانی بعدی گلی ترقی (خاطره‌های پراکنده، جای دیگر، دو دنیا) از جهاتی با طنز آثار اولیه او فاصله می‌گیرد. شیرین، شفاف، صمیمی و روشن می‌شود، زبان آن صیقل می‌خورد و طنز در آن برجسته‌تر است و بیشتر به چشم می‌آید. اگر ترقی در کتابهای من چه گوارا هستم و خواب زمستانی از زبان راوی به نقل زندگی آدمهای سرخورده و منزوی داستانهایش می‌نشیند و گاه عصبی و احساساتی می‌شود، در سه مجموعه بعدی، داستانهایش را به جزیکی، دو داستان از زبان اول شخص می‌نویسد. نوجوان مجموعه داستان خاطره‌های پراکنده و زن میانسال جایی دیگر و دو دنیا، ناظرانی هستند نکته‌سنج، صریح، شوخ‌طبع، طنزاندیش و از همه مهم‌تر، قادر به نگاه خونسرد و بی‌طرف به پدیده‌ها - حتی به خود - از بالا و با فاصله. این است که به هیچ کس و هیچ چیز - حتی خودشان - رحم نمی‌کنند و همه را از دم تیغ طنز نقدانه خود می‌گذرانند.

طنز ترقی در خاطره‌های پراکنده و دو دنیا از تقابل دنیای صمیمی، صادق و پرفضای کودکی و نوجوانی با دنیای آدم بزرگها ناشی می‌شود؛ دنیایی که در آن «آدم‌های خوش‌پوش و مؤدب همیشگی تبدیل به اشباحی رنگ‌باخته می‌شوند و به نظر پوک و پوشالی می‌آیند.» آراوی این آثار تابوشکن است، بر باید و نبایدها به دیده تردید می‌نگرد، هنجارها و باورهای رایج را با طنزی صمیمی و ساده، برخاسته از سادگی و صمیمیت دوران

کودکی به سخره می‌گیرد، اعم از باورهای سنتی یا هنجارهای شبه‌مدرن و تجددمآبانه (حاصل آشنایی بخش مرفه جامعه سنت زده دهه ۳۰ با مظاهر مدرن زندگی غربی) و در شوق این هنجارشکنی، خواننده را نیز با خود همراه می‌سازد:

- مزه این بستنی با تمام مزه‌هایی که تاکنون چشیده‌ام فرق دارد. چیزی ست مثل مزه اولین عشق، اولین نمره بیست.

اولین سیگار یواشکی. [دو دنیا، گل‌های شیراز]

- می‌دانم که دارم کاری برخلاف دستور مادر می‌کنم، کاری ممنوع، کیفش در همین است. [خاطره‌های پراکنده، خانه‌ی مادر بزرگ]

این تابوشکنی، گاه رنگ به کارگیری لغات نامتعارف در نوشته رامی‌یابد و از آنجا که در چهارچوب هنجارهای پذیرفته شده نیست، خود، طنز در نوشتار رامی‌آفریند:



- پنجشنبه‌ها، مدرسه سر ساعت دوازده تعطیل می‌شود و رفت تا شنبه صبح، شنبه‌ی گه.

[خاطره‌های پراکنده، خانه‌ی مادر بزرگ]

استفاده از عبارات و لغات عامیانه و نیز شکسته‌نویسی، جلوه‌ای دیگر از این تلاش است که به آفرینش نثری صمیمی و ملموس منجر می‌شود، بدون اینکه شیوایی نثر را تحت الشعاع قرار دهد یا ارزش ادبی آن را مخدوش سازد:

- کی؟ کجا؟ هُش. از این خبرها نیست، غلط می‌کند.

[جایی دیگر، سفر بزرگ امینه]

- ازش شکایت می‌کنی؟ زکی [جایی دیگر، سفر بزرگ

امینه]

بخشی دیگر از کارکرد طنز آثار گلی ترقی، به وارد ساختن لحن در جریان نوشتار بازمی‌گردد. این رویکرد، گرچه در برخی موارد رنگ اغراق به خودش می‌گیرد، ولی شخصیتها و فضای داستانهایی او را دست‌یافتنی و آشنا می‌سازد:

- شوهرم گفت این‌ها گوشت خوک می‌خورند. واسه همین است که شکل زن‌ها شده‌اند. پسر بزرگم گردن کلفت است. زیر ابرو برنداشته. اما از بس اخم کرده و خواسته از این و آن انتقام بگیرد، چشم‌هایش به هم نزدیک شده. [جایی دیگر، اناریانو و پسرانش]

طنز گلی ترقی، تلاشی برای بازنمایاندن عمق فاجعه‌ای است که آدمهای سرگردان داستانهای او گرفتار آن‌اند. ترقی از موقعیتهای تراژیک زندگی نقاب برمی‌دارد و برای کاستن از زهر آن، به طنز پناه می‌برد؛ طنزی که چه بسا از فرط تکرار رنگ عادت به خود گرفته است. هنر ترقی، نقاب برافکندن از این طنز تراژیک است:

- علاوه بر این مواهب بزرگ، حسن دیگر این لانه موش در این است که جلوی پنجره‌ی اتاق نشیمن آن ایوانی دو

هیچ کدام بلد نبودند درست حرف بزنند و دردهای سرهنگ با هیچ کلامی قابل بیان نبود. می‌گفت که معده‌اش عصبانی است و کف پاهایش ویزویز می‌کند و زن سرهنگ ناراحتی قلبی داشت و از آقای الف می‌خواست برای دکتر شرح دهد که قلب او مدام ولو می‌شود نه این که درد می‌کند یا تند می‌زند یا می‌ایستد. نه، ولو می‌شود و آقای الف کلمه ولو را بلد نبود و زن سرهنگ خودش توضیح می‌داد که قلبش گه‌گاهی کش می‌آید، مثل موم یا آدامس داغ، و آقای دکتر گیج و مبهوت، خیره به آن‌ها نگاه کرده و تند تند دواهایی روی نسخه نوشته بود.

[خاطره‌های پراکنده، عادت‌های عجیب آقای الف در غربت]

... و در نهایت، گلی ترقی مرگ را نیز دست می‌اندازد:



داستان خانم‌های کتاب خاطره‌های پراکنده با مرگ تلخ و دردناک آقای حسام دوست‌داشتنی و نازنین پایان می‌پذیرد. ترقی از عمق تراژیک فاجعه، با این عبارت پایانی، می‌کاهد و به جای آن، طنزی لطیف، دلنشین - و درعین حال تلخ - می‌نشانند که ذهن با خواندن آن نفس می‌کشد:

- او [آقای حسام] را می‌بینم که روی تختی کوفتی، زیر ملافه‌های کهنه چرک، کنار پنجره دراز کشیده و بدون واهمه از تویب‌خ خانم ناز، زیر آواز زده و از ته دل می‌خواند. شاید هم در آن حال، در آن فرصت آخر، به تلافی تمام سال‌های از دست رفته، قری هم داده و بشکن زنان به پیشواز مرگ رفته است!

پانوشته‌ها،

۱) گلی ترقی، در گفت‌وگو با کامران فانی و علی دهباشی، بخارا،

شماره نوزدهم، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، ص ۵۴.

۲) خاطره‌های پراکنده، «آن سوی دیوار».

متری قرار دارد که محل پذیرایی و استراحت و تفریح و تفرج ماست. در این باغ دلگشا، تا آنجا که می‌شود گل‌دان شمعدانی و اطلسی چیده‌ایم و غروبها، اگر هوا اجازه دهد، در این یک و جب مکان سبز و در میان گل‌های بدون بو می‌نشینیم تا خیارهای تخمی و هلوهای بی‌عطر فرنگ را با فراغت خیال مزه مزه کنیم. [خاطره‌های پراکنده، مادام گرگه]

- پرواز پاریس - تهران پر است. خواهش‌ها، التماس‌ها، هارت و پورت‌ها، منم منم کردن‌ها فایده ندارد. جا برای هیچ‌کس نیست. هیچ‌کس نه برای مستکبران، نه برای مستضعفان، نه برای پیرها، نیمه‌جان‌ها و نه برای فرنگی‌ها. حتی فرانسوی‌ها. با این همه، مسافره‌های بدون جا، به دلیلی مجهول - یک جور خوشبینی موروثی یا توکل به لطف الهی - ته دلشان قرص است و از جایشان تکان نمی‌خورند. غیرممکن وجود ندارد و هیچ دری مطلقاً بسته نیست... [جایی دیگر، بازی ناتمام]

- یک بار با سرهنگ توپخانه و زنش رفته بود دکتر.